

# فرا تر از باور...

واپسین فصل از حیات مبارزاتی شهید آمنه بنت الهدی صدر  
حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا النعمانی  
ترجمه: مهرداد آزاد



مبارزاتی اش ورق خورد تا آنکه منجر به شهادتش شد. پس از این ماجرا، قیام صفر سال ۱۳۹۷، ۱۳۹۷ هـ.ق فرا رسید و شهید صدر در جریان این قیام مجدداً بازداشت شد که تفصیل آن در کتاب «سال‌های رنج» ذکر شده است. آن روزها، یکی از سخت‌ترین دوران تاریخ نجف بود و عرب و وحش همه جا را فرا گرفته بود. مأموران رژیم یعنی افرادی بی شماری را بازداشت کردند. بنت الهدی، آن زن قهرمان، تا زمان آزادی سید شهید از بازداشتگاه بازگشت به نجف، شجاعت شگفت‌انگیز و بی‌باکی و متانت و استقامتی بی‌بدیل را از خود به نمایش گذاشت.<sup>۱</sup>

در رجب سال ۱۳۹۷ هـ.ق، نیروهای امنیتی، منزل سید شهید صدر را محاصره کردند تا زمینه بازداشت ایشان را فراهم آورند. در این وضعیت بود که شهیده بنت الهدی، برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد و باشکوه خود را که مایه افتخار و مباهات است، به نمایش گذاشت.<sup>۲</sup>

آن مرحومه در شب ۱۷ رجب به طور مرتب و مستمر، تحرکات نیروهای محاصره‌کننده را تحت نظر داشت و این کار را تا اذان صبح ادامه داد؛ آنگاه به من گفت، «سید فردا صبح بازداشت خواهد شد.» من که فکر می‌کردم او ترسیده است، برای روحیه دادن به او گفتم، «شاید این همه نیرو را به خاطر ممانعت مردم از رفت و آمد به خانه سید به اینجا آورده‌اند.» او گفت، «فکر می‌کنی من می‌ترسم؟ به خدا سوگند من نه تنها هراسی ندارم، بلکه انتظار این ساعت را می‌کشیدم.» سپس به اتاقش رفت و تعدادی عکس و نامه را آورد و گفت، «می‌خواهم اینها را بسوزانم تا به دست رژیم نیفتند.» آنها را در یک پیت حلبی ریختیم و روی پشت بام آتش زدیم. بنت الهدی فقط تعداد اندکی از آنها را که دوست می‌داشت، نزد خود نگه داشت و مقداری از دست‌نوشته‌هایش را هم از بین برد. او به خاطر کثرت نیروهای امنیتی فکر می‌کرد هنگام صبح، حمله بزرگی به خانه انجام خواهد شد و نه فقط سید، بلکه همه اعضای خانواده، بازداشت خواهند شد و لذا نمی‌خواست هیچ مدرکی، هر قدر هم که کوچک و بی‌اهمیت باشد، به دست رژیم بیفتد.

ساعاتی بعد رئیس اداره امنیت نجف نزد شهید آمد و با او به گفتگو پرداخت. من به صحبت‌های آنها گوش می‌دادم. در این هنگام متوجه شدم که بنت الهدی در خانه حضور ندارد. وقتی سید شهید به همراه رئیس اداره امنیت از خانه خارج شد تا به اداره امنیت برده شود، من هم با آنان از منزل خارج شدم که تفصیل آن را در کتاب «سال‌های رنج» آورده‌ام. در این لحظه مشاهده کردم که بنت الهدی پیش از همه خود را به محل توقف ماشین اداره امنیت رسانده است. او به سان شیرزن کربلا، زینب کبری (س)، با نهایت شجاعت و صبر و فداکاری، ستمگرانی را که برادرش را در بر گرفته بودند و تعدادشان بیش از سیصد نفر و شامل نیروهای امنیتی، اعضای حزب بعث و مزدورانی دیگر می‌شد، مورد خطاب قرار داد و با اشاره به آن مزدوران تا بین دندان مسلح و کلاشینکوف به دست چنین گفت، «الله اکبر... الله اکبر، نگاه

(رحمه‌الله). این همراهی برای او مقدر بود و او نیز شایستگی این همراهی و مشارکت را داشت. بنت الهدی از همان کودکی، شریک یتیمی و فقر و محرومیت شهید صدر بود و در مشکلات و رنج‌های او که هیچ کس را یاری تحمل آنها نبود و در مبارزه سخت و بی‌امانش با رژیم دیکتاتور و کفرپیشه که به هیچ ارزش و معیار و قانونی اعتقاد نداشت و در جریان قیام رجب سال ۱۳۷۰ همدوش و همدرد برادر بود. او حتی به هنگام نیل به شرف شهادت در سلول‌های سازمان امنیت بغداد، همراه برادر بود و پس از شهادت نیز در کنار وی، در نجف به خاک سپرده شد؛ از این رو حق دارد که خود را شریک شهید جاودانه ما آیت‌الله سید محمدباقر (رض) بنامند.

## فرآیند جهاد و مبارزه بنت‌الهدی

حرکت جهادی شهیده بنت‌الهدی از همان نخستین بازداشت سید شهید در سال ۱۳۹۱ هـ.ق آغاز شد. در جریان این بازداشت، نیروهای جنایتکار امنیتی به منزل شهید صدر یورش بردند، اما کسی جز مرحومه مادرش و همسرش و کودکانش و خواهرش شهید بنت‌الهدی و خدمتکارشان، محمدعلی محقق، را در آنجا نیافتند. خود آن مرحوم در آن هنگام برای معالجه در بیمارستان نجف بستری شده بود.

در چنین شرایطی بنت‌الهدی همچون مدافع بیشه شیران، در برابر درندگان وحشی، به دفاع از فرزندان برادر پرداخت. سید شهید تنها یک پسر خردسال به نام سید جعفر داشت و بقیه فرزندان دختران کوچکی بودند و لذا نمی‌توان از اینجا به حجم مسئولیت و دشواری وضعیت سید شهید و خواهرش بنت‌الهدی پی برد؛ با وجود این، آن مرحومه در غیاب برادر، قاطعانه در مقابل دشمنان ایستاد و به محافظت از امانت‌های برادر پرداخت و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. او بدون توجه به محاصره نیروهای تروریست و از غابگر، از خانه خارج شد و برای عبادت برادر به بیمارستان شتافت و از احوال او جویا شد و از این پس نام او نیز در پرونده‌های اداره امنیت وارد گردید و صفحات دفتر

## نخاع شهید

در رفتارهای بنت‌الهدی در دوران حصر، ویژگی‌های بی شماری را مشاهده کردم که مرا واقعاً تکان می‌داد؛ ایمانی که کوه‌ها قادر به سست کردن آن نبودند؛ اراده‌ای که طوفان‌ها نمی‌توانستند آن را تضعیف کنند؛ عقل و درایتی که قدرت تشخیص درست را از نادرست را به کمال داشت و ثبات و آرامشی که سختی‌ها را تاب می‌آورد و جذب ناشدنی‌ها را جذب می‌کرد.

این بخش از زندگی سیده شهید آمنه صدر معروف به بنت‌الهدی (ره)، از درخشندگی خاصی برخوردار و بیانگر حقیقت جاودانه آن شهیده و جنبه‌های واقعی شخصیت اوست. باید اذعان کنم که به رغم زمانی طولانی که با سید شهید صدر و خواهر مظلومش زندگی کردم؛ بنت‌الهدی را هیچگاه به اندازه‌ای که در نه ماه آخر حیات مبارکش شناختم، نشناخته بودم. گویا در خوابی توأم با اعجاب و حزن و حسرت و یا تعجب و حیرت به سر می‌بردم. در باورم هم نمی‌گنجید که زندگی آن بزرگ زن به پایان رسیده است، در حالی که آن طور که باید و شاید او را نشناختم و حق او را به جانیاوردیم.

با یقین و اطمینان می‌گویم که این مصیبت‌ها و سختی‌ها هستند که حقیقت وجودی آدمی را به مرحله ظهور و بروز می‌رسانند و ابعاد واقعی و صلابت ایمان او را به نمایش می‌گذارند، نه روزهای خوشی و دوران رفاه و روزمرگی و ثبات که فضای غیر شفاف بر آنها حاکم است و سیاه و سفید در هم می‌آمیزند و حقیقت وجود آدمی به درستی نمایان نمی‌شود.

در رفتارهای بنت‌الهدی در دوران حصر، ویژگی‌های بی شماری را مشاهده کردم که مرا واقعاً تکان می‌داد؛ ایمانی که کوه‌ها قادر به سست کردن آن نبودند؛ اراده‌ای که طوفان‌ها نمی‌توانستند آن را تضعیف کنند؛ عقل و درایتی که قدرت تشخیص درست را از نادرست را به کمال داشت و ثبات و آرامشی که سختی‌ها را تاب می‌آورد و جذب ناشدنی‌ها را جذب می‌کرد. او در قبال مشکلات و نامالامات با روحی همدانگرو و انعطاف‌پذیر و آزادمنش و مطمئن از درستی راه و عمل خود و در عین حال قاطعانه و با ثبات و قوی و باینی روشن عمل می‌کرد. من یقین دارم که هر چه درباره این بانوی مظلوم بنویسم، تمامی ابعاد شخصیت وی را شامل نمی‌شود و این گناه من نیست، زیرا جامعه و آداب و رسوم موجود و بی‌توجهی عامه مردم نسبت به شخصیت‌های بزرگ و غفلت آنها از انجام وظایف و مسئولیت‌هایشان در قبال آنها، این نقصان را پدید آورده و همگان در این تقصیر، سهیمند.

اینک این بخش از تاریخ شکوهمند و با عظمت‌مان را مرور می‌کنیم با این امید که شهادی باشد بر وفاداری ما به راه حق و حق‌مداران، هر چند، هر قدر نسبت به آنها و راهی که پیموده‌اند؛ اظهار وفاداری و ایفای وظیفه کنیم؛ باز هم خون پاکشان، دینی بر عهده ما و امانتی بر دوش ما و مسئولیتی است که نسل‌های آینده را به خونخواهی حقیقی آنها که خوششان به خاطر اسلام ریخته شد و ما شاهد آن بودیم و آنها نیز شاهد ما هستند؛ دعوت می‌کند؛ از این رو به همراه شما به مطالعه بخشی از تاریخ می‌پردازیم که سراسر الهام‌گرفته از ایمان عمیق و اعتقاد راسخ شهیده بنت‌الهدی است.

## شریک‌راه و سرنوشته

اگر کسی بخواهد به مشارکت و همراهی اش با سید شهید، آیت‌الله محمد باقر صدر، در حرکت جهادی او مباهات کند، بدون تردید آن شخص کسی نیست جز شهیده بنت‌الهدی

باید مرحله جدیدی از جهاد را شروع کنیم. رژیم با سکوت سرنگون نمی‌شود، ما زیاد سکوت کرده‌ایم و هر چه بیشتر سکوت کنیم، محنت و رنج ما بیشتر خواهد شد. چرا من سکوت کنم در حالی که می‌بینم مرجع مظلومی در چنگ این جنایتکاران گرفتار شده است؟ مگر آنها را ندیدید که چون دزدان‌گان وحشی بر سرش ریخته بودند؟ چرا صبرکنم؟ امروز روز جهاد و از خودگذشتگی ماست. «به او گفتم، «هر کاری که در حرم انجام بدهی، ممکن است به اعدامت منجر شود.» در جواب گفت، «خدا گواهد است من آرزوی شهادت در راه او را دارم، من از همان روز اول که گروه‌های مختلف به دیدن برادر می‌آمدند، تصمیم به شهادت گرفته بودم. من این رژیم را می‌شناسم. رژیمی است ددمنش، جنایتکار و بی‌رحم که در مرام او، مرد و زن و کوچک و بزرگ فرقی ندارند. من تا وقتی که مطمئنم موضع و اقدامم برای کسب رضای خدا و به خاطر اوست، دیگر فرقی نمی‌کنم که زنده باشم یا کشته شوم.»

#### فریاد بنت‌الهدی در حرم علی (ع)

بنت‌الهدی حدود یک ساعت بعد از خانه خارج و عازم حرم مطهر علی (ع) شد. او در جوار ضریح سید مظلومان علی (ع) با صدای رسا فریاد زد، «داد از این ظلم... داد از این ظلم... ای جد بزرگوار! ای امیرالمؤمنین! فرزندت «صدر» را دستگیر کردند. ای جد بزرگوار! من از ظلم و جوری که بر ما می‌رود به خدا و به توشکایت می‌کنم.»

آن گاه جمعیت حاضر در حرم شریف را خطاب قرار داد و فریاد برآورد، «ای مؤمنان شرافتمند! آیا مهر سکوت بر لب می‌زنید، در حالی که مرجعنا بازداشت شده؟ آیا سکوت پیشه می‌کنید حال آنکه پیشوایان به زندان افتاده و شکنجه می‌شود؟ اگر جد امیرمؤمنان درباره سکوت و بی‌تفاوتی تان سؤال کند، چه جوابی خواهید داشت؟ به خیابان‌ها بریزید و تظاهرات کنید و فریاد اعتراض برآوردید...»

در این هنگام یکی از خادم حرم که با رژیم همکاری داشت، جلو آمد تا مانع او شود؛ اما بنت‌الهدی او را پس زد و بر سر وی فریاد کشید. برخی از حاضران در حرم بر سر آن مرد خادم ریختند و او را زیر مشت و لگد گرفتند تا مجبور شد به فرار بگذارد.<sup>۳</sup>

#### اقدام باشکوه زنان مسلمان عراقی

برای حفظ تاریخ در اینجا به اقدامی برجسته و با عظمت از زن مسلمان عراقی اشاره می‌کنم. وقتی خبر بازداشت سید شهید منتشر شد، ده‌ها تن از پیروان زهر(اس)، با نادیده گرفتن محاصره خانه توسط نیروهای امنیتی که هر فردی را که نزدیک خانه می‌آمد، بازداشت می‌کردند؛ به سوی خانه سید روانه شدند. یکی از آنها (اسمش را نمی‌دانم) که از خاندان آل فرج‌الله، خاندانی اهل علم و شرافت که شهدای بسیاری از جمله حجت‌الاسلام شیخ عبدالرحیم فرج‌الله از دوستان نزدیک سید شهید را تقدیم کرده است، بود، شروع به جر و بحث با نیروهای امنیتی کرد تا با سرگرم کردن آنها، دیگر زنان به خانه سید وارد شوند. این زن قهرمان توانست با زمینه‌سازی و تدبیر خود، بسیاری از آن زنان را به داخل خانه و دیدار با بنت‌الهدی هدایت کند. این را هم بگویم که رژیم جنایتکار بعث بسیاری از زنان مؤمنه را، اعم از کسانی که در تظاهرات اعتراض آمیز حرم علوی شرکت کرده و یا به خانه شهید صدر آمده بودند، بازداشت و عده‌ای را شهید کرد و از تعدادی از آنان هیچ اثری وجود ندارد.

برخی ممکن است میزان اهمیت و عمق خطرات دیدار از خانه سید شهید در آن شرایط خفقان آور را درک نکنند و کسی که در کشوری آزاد زندگی می‌کند، این اقدام را کاری ساده و پیش پا افتاده قلمداد کند، اما از نظر قوانین صدام تکریمی و سازمان‌های سرکوبگر او، این کار، جنایتی بزرگ و اقدامی منتهی به اعدام و یا زندان ابد محسوب می‌شد؛ همچنان که برای عده‌ای از آن زنان چنین شد.

پس از خروش زینتی بنت‌الهدی، تظاهراتی از حرم امام علی (ع) با حضور مردان و زنان عراقی به راه افتاد و در پی همان تظاهرات

من نمی‌دانم چه سری بود که این مزدوران، در اثنای سخنرانی بنت‌الهدی، همچون موش به سوراخ‌های خود خزیدند. آیا سخنان صادقانه و از دل برآمده او بود که دل‌های خالی از ارزش‌ها و اصول و اخلاق آنان را به لرزه در آورد، یا قدرت ایمان بود که خداوند، آن را سلاح مؤمنان برای ترساندن دشمنان خدا قرار داده است، یا شجاعت زینتی بود که در صبحگاه ۱۷ رجب ۱۳۹۹ ه.ق، ۱۹۷۹م تکرار می‌شد و یا همه این عوامل یکجا بود؟ من هیچ‌گاه این صحنه را فراموش نمی‌کنم و آرزوی می‌کنم ای کاش تک تک شما آن را می‌دیدید و صبح آن روز در صحنه حضور داشتید. در هر حال، وجود آن همه نیرو که برای بازداشت شهید صدر به آنجا گسیل شده بودند، مرا دچار شگفتی کرده بود. یکی از مأموران دستم را گرفت و از من خواست که با او بروم. در این لحظه یکی از معاونان رئیس امنیت نجف آمد و گفت، «او را الان رها کن.» من به خانه سید شهید بازگشتم. این رویداد مرا متقاعد کرده بود که مسئله، فراتر از یک بازداشت و بازجویی است، از این رودست به کار شدم و ابتدا دفتر وصول و جویات شرعی را سوزاندم، زیرا اسامی پرداخت کنندگان و جویات در آن بود که در صورت دسترسی نیروهای امنیتی به آن، جان آنها در معرض خطر قرار می‌گرفت. همچنین بخش زیادی از نامه‌های دریافتی از اشخاص مختلف را از بین بردم، زیرا همین خطر، آنان را نیز تهدید می‌کرد و نیز چیزهای دیگری را که می‌دانستم برای شهید صدر اهمیت دارند و از من خواسته بود در صورت بروز چنین شرایطی، آنها را از بین ببرم، سوزاندم.

#### سکوت برای من جایز نیست

پس از این ماجرا بنت‌الهدی به من گفت، «به زودی به حرم امیرالمؤمنین (ع) خواهم رفت تا مردم را از بازداشت سید، باخبر سازم.» من برای جان او نگران بودم، چون می‌دانستم فقط

#### نسخه شفیه

به او گفتم، «هر کاری که در حرم انجام بدهی، ممکن است به اعدامت منجر شود.» در جواب گفت، «خدا گواهد است من آرزوی شهادت در راه او را دارم. من از همان روز اول که گروه‌های مختلف به دیدن برادر می‌آمدند، تصمیم به شهادت گرفته بودم. من این رژیم را می‌شناسم. رژیمی است ددمنش، جنایتکار و بی‌رحم که در مرام او، مرد و زن و کوچک و بزرگ فرقی ندارند. من تا وقتی که مطمئنم موضع و اقدامم برای کسب رضای خدا و به خاطر اوست، دیگر فرقی نمی‌کنم که زنده باشم یا کشته شوم.»

سخنرانی او کافی بوده است تا طبق قانون عقلی‌ها، حکم محکومیتش صادر شده باشد و اگر اقدامی فراتر از آن انجام می‌داد، شاید مجازات شدیدتری را در موردش اجرامی کردند. به هر حال او از خانه خارج شد و اندکی بعد برگشت و گفت، «مردم کمی در حرم بودند، اما بار دیگر در زمان مناسب به آنجا خواهم رفت.» به او گفتم، «باید صبر کنی تا ببینیم چه بر سر سید می‌آید. شاید رژیم آزادتش کند و برگردد.» از طرفی سخنان تو و در افتادن با رژیم، پرونده‌ات را در سازمان امنیت سنگین‌تر می‌کند و ممکن است این اقدام برای سید، تبعاتی داشته باشد.» او گفت، «مسئولیت شرعی و وظیفه دینی‌ام حکم می‌کند که چنین موضعی را در پیش بگیرم. باید کاری بکنم. آیا ما آفریده شده‌ایم که فقط بخوریم و بیاشامیم؟ اکنون زمان سکوت سپری شده و



کنید! برادر من بدون سلاح و بدون توپ و مسلسل است؛ اما شما صدها نوع سلاح در اختیار دارید. آیا از خود پرسیده‌اید چرا این همه نیرو و این همه سلاح را در اختیارتان قرار داده اند؟» سپس اندکی مکث کرد و منتظر جواب ماند و چپ و راستش را تکرار کرد و گفت: «من پاسخ می‌دهم، به خدا سوگند! چون شما می‌ترسید، چون وحشت، دل‌هایتان را پر کرده است، به خدا سوگند شما می‌ترسید، چون می‌دانید برادر من تنها نیست و تمام مردم عراق همراه او هستند. این را به چشم خودتان دیده‌اید والا چرا فردی را که نه ارتشی دارد و نه سلاحی، با این همه نیرو بازداشت می‌کنید؟ شما می‌ترسید. اگر چنین نبود، صبح به این زودی را برای بازداشت برادر من انتخاب نمی‌کردید. آیا ادعای کنید که مردم با شما هستند و در حزینان عضویت دارند؟ از که هراس دارید؟ این را از خودتان بپرسید. چه کسی را فریب می‌دهید؟ خودتان را یا مردم را؟ ما به خدا از هیچ چیز نمی‌ترسیم، نه از شما و نه از غیر شما، نه از زندان‌هایتان می‌ترسیم، نه از بازداشتگاه‌هایتان، ما از مرگی که در راه خدا باشد، استقبال می‌کنیم...»

ذکر این نکته لازم است که دو علت باعث شد تا بنت‌الهدی بتواند سخنرانی خود را ادامه دهد. نخست به وجود آمدن جر و بحثی میان حجت‌الاسلام شیخ طالب سنجر و نیروهای امنیتی، زیرا او خود را داخل ماشین انداخت و کنار سید شهید نشست تا با او به بغداد برود؛ اما با مخالفت و ممانعت نیروهای امنیتی مواجه شد که سنجر هم از رونرفت و در اثنای این کش و قوس بود که فرصتی برای بنت‌الهدی فراهم شد. دوم به دلیل بروز نقص فنی در ماشین و یا تمام شدن سوخت آن (دقیقاً یادم نیست)، آنان مجبور شدند ماشین را عوض کنند که این جابه‌جایی نیز زمان کافی را برای بنت‌الهدی فراهم کرد. در هر حال، آن شهید در پایان سخنرانی‌اش، روبه‌برادر کرد و گفت، «ای برادر! برو که خدا حافظ و نگهدار توست و این راه، راه پدران پاکبخته توست.» اشاره شد که رژیم بعث، تعداد زیادی نیرو، اعم از امنیتی و حزبی و کارمند بعثی و مسئولان اداری و مزدوران را به آنجا گسیل کرده بود. با شروع سخنرانی بنت‌الهدی که حدود ده دقیقه طول کشید، آنان به تدریج در کوچه‌های اطراف، پراکنده شدند. گفتنی است یکی از آن مجرمان به نام «عارف جلوی» در اثنای سخنرانی بنت‌الهدی، سلاح خود را در آورد تا به طرف او تیراندازی کند که یکی از حاضران نبیعی به آن جنایتکار خبیث زد و رفتار او را سرزنش کرد و بنت‌الهدی همچنان به سخنرانی خود ادامه داد.

## نقاش شهید

**در ملاقات‌هایی که میان سید شهید و برخی از فرستادگان رژیم صورت می‌گرفت، آن مرحومه به طور مخفیانه، به صحبت‌های آنان گوش می‌داد و به کوچک‌ترین جزئیات توجه و صحبت‌های یک جلسه آنها را با جلسه قبل مقایسه می‌کرد و از میان آنها، تغییرات منفی یا مثبت در مواضع رژیم را استنتاج و استنباط می‌کرد و البته پیش‌بینی‌ها و نتیجه‌گیری‌های او غالباً درست از کار در می‌آمدند.**

### دوران حصر و بازداشت خانگی

حوادث، آنگونه که در کتاب خود‌ش‌های پنج آورده‌ام، یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوستند تا اینکه سید شهید و خانواده‌اش در حصر و بازداشت خانگی قرار گرفتند، به طوری که مردم را از رفت و آمد به خانه ایشان منع و آب و برق و تلفن منزل را قطع کردند تا کسی از مشکلات و سختی‌های وارده بر اهل خانه باخبر نشود، اما هیچ کدام از این فضاها و حوادث، نه تنها سید را دچار دلپره و وحشت نکرد، بلکه بیش از همیشه با نشاط و پر جنب و جوش بود و به این سختی‌ها واقعی نمی‌نهاد، روزی به من گفت، «من روزهای زیادی را بدون برق و تلفن سپری کرده‌ام، ما با چراغ نفتی زندگی می‌کردیم و درس می‌خواندیم، آب هم کم بود و تنها به آب کوزه اکتفا می‌کردیم، این شرایط فعلی، بسیار ساده است و نباید به آن اهمیت بدهیم.»

در خانه سه مخزن بزرگ آب وجود داشت که اگر آن را فقط برای مصارف شرب استفاده می‌کردیم، برای مدت طولانی برایشان کافی بود؛ اما چه کسی می‌دانست حصر تا کی ادامه دارد؟ مأموران، ورود مواد غذایی را هم ممنوع کردند و نگاهداشتند حاج عباس، خدمتگزار سید، غذا و مواد خوراکی از بیرون تهیه کند و به خانه بیاورد. محاصره خانه آن قدر ادامه یافت که همه چیز تمام شد. این مسئله، نگرانی بنت الهدی را برانگیخت، اما اصلاً به روی خود نیاورد. فقط به من اظهار داشت، «به نظرت تا کی این وضع به این صورت ادامه خواهد یافت؟» گفتم، «جنایتکاران تلاش دارند با کشتن همه، به هر وسیله که شده انتقام خود را بگیرند؛ اما خدا بالاتر از همه آنهاست.» او مدتی به فکری عمیق فرو رفت و سپس گفت، «چقدر آرزو دارم پیش از شما بمیرم و شاهد آن نباشم که برادرزاده‌هایم یکی پس از دیگری بمیرند و من نتوانم کاری برایشان انجام دهم، آخر من پرستار آنان هستم.» آنچه مرا شدیداً متأثر و اندوهگین کرد، این بود که آن مرحومه به زیر زمین خانه که مقبره خاندان آل امامانی در آنجا قرار داشت، رفت تا اگر هر یک از اعضای خانه در اثر سنگی تلف شدند، جایی خالی برای دفن آنها پیش‌بینی کرده باشد. آن مرحومه نگران بود و نمی‌دانست با این مشکل چه بکند و هیچ راه حلی هم برای آن نمی‌یافت، به راستی آن روزها از سخت‌ترین و

رژیم مجبور شد سید شهید را آزاد کند<sup>۴</sup>. ساعتی بعد سید شهید از اداره امنیت با خانواده‌اش تماس گرفت و به آنان اطلاع داد که بعد از چند ساعت به نجف می‌رسد. تقریباً یک ساعت بعد از این تماس که نشان می‌داد سید شهید در راه بغداد به نجف است، «ابو اسماء» جنایتکار، رئیس شعبه پنجم سازمان امنیت با منزل تماس گرفت و درخواست گفت و گو با بنت الهدی را کرد. وی در این مکالمه تلفنی به بنت الهدی گفت، «این چه هیاهو و تظاهراتی است که علیه ما به پا کرده‌ای؟» بنت الهدی گفت، «آیا می‌دانی نیروهای امنیتی شما چه کردند و آیا تو نمی‌دانی که سید دستگیر شده؟ مردم نسبت به کارها و رفتارهای شما دست به اعتراض زده‌اند.» «ابو اسماء» گفت، «اتفاقی نیفتاده که این کارها بشود. کل ماجرا این بوده که رهبری خواستار ملاقات با سید بود. همین ا هیچ دستوری برای بازداشت ایشان در کار نبوده است.» بنت الهدی گفت، «آیا آمدن رئیس اداره امنیت نجف در ساعت شش صبح، آن هم با این همه نیرو و محاصره خانه از سر شب تا صبح، فقط به خاطر انجام ملاقات بوده است؟» بنت الهدی پس از این تماس تلفنی به من گفت، «این جنایتکار، به حالت تشویب و دستپاچگی صحبت می‌کرد. به نظر من علت آزاد کردن سید، برپایی اعتراضات گسترده در نجف و شهرهای دیگر عراق بود که باعث هراس رژیم و اجبار او به آزادی سید شهید شد، والا همین جنایتکار (ابو اسماء) در همان روز که سید را به اداره امنیت برده بودند، پیش از آنکه از خبر تظاهرات اعتراض‌آمیز باخبر شود، خطاب به سید شهید گفته بود، «به خاطر اینکه جلوی من ایستادی، زبانت را خواهم برید.» این سخن او نشان می‌دهد که رژیم تصمیم داشت در همان بازداشت، سید شهید صدر را اعدام کند.



### جانشینان روزهای زندگی ما بودند.

#### نقش روانی بنت‌الهدی

شاید متقاعد کردن بزرگ‌ترها برای تحمل سختی‌های حصر کار دشواری نباشد، اما در مورد کودکان که سرد و گرم روزگار را نچشیده‌اند، کاری مشکل است. شهیده باید چه روشی را در پیش می‌گرفت تا بچه‌ها را از نظر روحی و روانی کنترل و مراقبت کند. آن هم در خانه‌ای که در محاصره نیروهای امنیتی بود و تجهیزات جاسوسی در داخل آن کار گذاشته بودند. مضافاً اینکه کودکان سید می‌دانستند در موقعیت خطرناکی قرار دارند و در چنگ دشمنان‌شان اسیرند و داستان‌ها و ماجراهایی درباره قساوت و وحشیگری‌های آنان و چگونگی شکنجه مؤمنین در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها شنیده بودند. هیچ‌یک از آنان از وضعیتی که برایشان پیش آمده بود، شکایت نمی‌کردند، با این همه، احساس روانی چیزی است که علائم و نشانه‌های آن از چهره و نگاه افراد به خوبی مشهود است و بزرگ‌ترها آن را حس می‌کنند. واقعاً در چنین وضعیتی چه می‌شد کرد؟ همین شرایط بود که سید شهید را بر آن داشت تا آرزو کند که ای کاش رژیم، فقط او را در زندان یا بازداشتگاه یا خانه، زندانی می‌کرد و به خانواده‌اش کاری نداشت.

آنچه بر اندوه و نگرانی بنت‌الهدی می‌افزود، احساس مسئولیتی بود که سید شهید در قبال این کودکان احساس می‌کرد، کودکان معصومی که هیچ نقشی در این ماجرا داشتند و گناهی نکرده بودند تا این همه مجازات را تحمل کنند. این موضوع بخشی از ذهن و فکر سید را به عنوان پدر خانواده مشغول کرده بود. در این گیرودار روانی، شهیده بنت‌الهدی نقش خود را بسیار خوب ایفا کرد. او که از هوش و درایت و ایمان بسیاری برخوردار بود، عطر صفا و محبت را در جمع کودکان می‌پراکند و غم را از چهره‌شان می‌زدود و در دل ایشان آرامشی می‌نشاند؛ طوری که احساس می‌کردند زندگی آرامی دارند. او داستان‌هایی را از زندگی انبیا و ائمه (ع) تعریف می‌کرد و در آنها، بخش‌هایی را انتخاب و نقل می‌کرد که مناسب این وضع بود و هدف او را برآورده می‌کرد. او از سختی‌های دوران کودکی خود و فقر و زندگی دشوارش برای بچه‌ها سخن می‌گفت و داستان‌هایی را با شوخی و لطیفه می‌آمیخت، به طوری که فضای خانه را سرشار از خنده و شادی می‌کرد. در این داستان‌هایی که بار بار از او شنیدیم که می‌گفت، «ما زمانی (منظورش نخستین روزهای مهاجرت ما به نجف بود) بیخچال‌نداشتیم و گرما در نجف بیداد می‌کرد. تنها کوزه‌های آب بود که به داد ما می‌رسید. این کوزه‌ها را شب‌ها پر از آب می‌کردیم و روی دیوار می‌گذاشتیم تا در طول شب خنک شود و در طول روز از آب آنها استفاده کنیم، اما گریه‌های ما بود که از ما بدش می‌آمد و خیلی وقت‌ها از کنار کوزه‌ها عبور می‌کرد و آنها را به زمین می‌انداخت و می‌شکست و آن روز، ما را بدون آب خنک می‌گذاشت. به این ترتیب ما در تابستان نجف مجبور بودیم همیشه آب گرم بخوریم.»

البته بنت‌الهدی اسلوب بیانی و تصویرسازی مهیج و جذابی داشت و اتفاقات را طوری برای شنوندگان تجسم می‌کرد که آنان برای مدت کوتاهی هم که شده در عالمی شاد و مهیج به سر می‌بردند. او در عین حال طوری از آن کودکان با پدرشان حرف می‌زد که گوئی هیچ شکوه و نگرانی از محرومیت و حصر ندارند. در آن موقعیت استثنایی و سخت، برای سید شهید هیچ چیزی مهم‌تر از این نبود که مطمئن شود اعضای خانه، از این بازداشت‌ها محاصره، احساس تنگنا و سختی شدید نمی‌کنند. او به هر وسیله‌ای می‌کوشید تا چنین احساس و فضایی را در خانه ایجاد کند که معلوم نیست این وضع تا کی ادامه دارد و شاید چند سال طول بکشد. در عین حال، سید مصمم بود هیچ‌یک از راه‌ها و پیشنهادات رژیم را که موجب رفع حصر به قیمت سنگین می‌شد، نپذیرد.

در خانه هیچ نوع وسیله تفریح و بازی که وقت بچه‌ها را پر کند، وجود نداشت و لذا بنت‌الهدی سعی می‌کرد وقتشان را، به



مطالب زیادی می‌دانم که مؤید ارزیابی خانم الصیدلی هستند.

آری! بنت‌الهدی در مسائل مربوط به زنان، پیشتاز و رهبر و از درایت و هوش و حکمت و قدرت عجیبی در ارزیابی و استنتاج امور و قاطعیت و قدرت و صلابت برخوردار بود. او در دوران حصر، بیش از حد شناخته شد و ژرفای درونی خود را که بسیاری از مردان از آن بی‌بهره‌اند، به نمایش گذاشت. گاهی که ایده‌ها و افکار و تحلیل‌های متعددی درباره اوضاع جاری، چه در داخل عراق و چه خارج از آن در ذهنش شکل می‌گرفت، آنها را در حضور سید شهید مطرح می‌کرد. او دنبال فرصت‌های مناسب بود تا نظر و دیدگاهش را بیان کند و مثلاً می‌گفت باید فلان کار را کنیم و یا فلان اقدام خودداری کنیم. دیدگاه او که تا فاق‌های دوردست نظر داشت، همراه با ادله و استدلال بود. شهید صدر با دقت و توجه زیاد به تحلیل‌ها و دیدگاه‌های خواهرش گوش می‌داد و چه بسا در دل خود، آنها را تأیید می‌کرد؛ اما آن مرحوم به مسائل و امور از زاویه دیگری می‌نگریست. ممکن بود گاهی نتیجه‌گیری او با بنت‌الهدی، متفاوت و گاه یکسان باشد. سید شهید در ارزیابی وضعیت حال و آینده تلاش‌های اسلامی، بر دیدگاه‌ها و نظرات بنت‌الهدی تکیه و استناد می‌کرد. به‌طور مثال زمانی که رژیم اجاره خروج از منزل را به خانواده داد (جزئیات این اتفاق در کتاب «سال‌های رنج» ص ۱۰۵ ذکر شده)، آن مرحوم، زیاد از خانه خارج می‌شد تا کسب خبر کند و حقیقت‌برایش روشن شود و پس از بازگشت، آنچه را که دیده بود، با دقت و امانت نقل می‌کرد. وقتی بنت‌الهدی از خانه خارج می‌شد، یکی از مأموران امنیتی او را تعقیب می‌کرد تا وارد حرم حضرت علی (ع) می‌شد. مأمور در بیرون حرم، منتظر خروج او می‌ماند، غافل از اینکه او به اتفاق یکی از دوستان خاص خود به نام «ام فرقان» که با خود کفش اضافه آورده بود، از در دیگر خارج می‌شدند. بنت‌الهدی پس از انجام مأموریت خود باز به حرم بازمی‌گشت و از همان در اول که مأمور در آنجا منتظر ایستاده بود، خارج می‌شد. من با اینکه می‌دانستم خروج او از خانه به درخواست سید شهید صورت می‌گیرد، اما احساس می‌کردم که خروج زیاد او از منزل، ممکن است خطراتی را متوجه او سازد و لذا روزی در حضور سید شهید به او گفتم: «بهرت است خروجت را کمتر کنی و مثلاً هفته‌ای یک بار یا بنا به اقتضای نیاز و ضرورت باشد.» او گفت: «من می‌دانم که خروج روزانه من از خانه ضروری نیست، ولی می‌خواهم به همگان اعلام کنم که من در حرم امام علی (ع) هستم تا هر کسی که علاقمند و پیگیر اقدامات و تحركات سید است بتواند خواهر یا همسرش را بفردست نام و واسطه میان آنها باشم و البته ممکن است مسائل مهم دیگری هم وجود داشته باشند که برای این تحركات مفیدند.»

او همچنین اخبار مربوط به حصر و رنج‌ها و مشکلات داخل خانه و فشارها و سختی‌های وارده بر کودکان و مسائل دیگر را به بیرون

زنانی را که می‌شناختم، از سر خیرخواهی و با انگیزه‌های عاطفی، زنگ می‌زدند و از حال و روز سید شهید می‌پرسیدند و اینکه چه چیزی لازم دارد. عده‌ای هم زنگ می‌زدند و خود را معرفی می‌کردند و نمی‌دانستند که همه چیز ضبط می‌شود و تلفن تحت کنترل است. در این میان شهید بنت‌الهدی در قبال این اتفاقات با درایت کامل عمل می‌کرد و برای حفظ جان سؤال‌کنندگان و تلفن‌زنگان، کاری می‌کرد که موجب گمراهی و انحراف دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی می‌شد.

در ملاقات‌هایی که میان سید شهید و برخی از فرستادگان رژیم صورت می‌گرفت، آن مرحومه به‌طور مخفیانه، به صحبت‌های آنان گوش می‌داد و به کوچک‌ترین جزئیات توجه و صحبت‌های یک جلسه آنها را با جلسه قبل مقایسه می‌کرد و از میان آنها، تغییرات منفی یا مثبت در مواضع رژیم را استنتاج و استنباط می‌کرد و البته پیش‌بینی‌ها و نتیجه‌گیری‌های او غالباً درست از کار در می‌آمدند.

به نظر من هدف واقعی او، فقط گوش دادن به این صحبت‌ها نبود؛ بلکه تلاش می‌کرد به هر شکل ممکن از سید، حفاظت و حمایت کند؛ زیرا احتمال می‌داد آمدن رئیس اداره امنیت و یا کس دیگری به نزد سید، به منظور ترور اوست و این احتمال، قوی بود. زیرا حاکمان جنایتکار به هیچ‌اصلی معتقد نبودند و لذا او همواره از آمدن آنها احساس نگرانی می‌کرد، در حالی که به هنگام آمدن برخی از میانجیگران از قبیل سید علی بدرالدین، نه احساس نگرانی می‌کرد و نه به صحبت‌های آنها گوش می‌داد و همین برخورد نشان می‌دهد که برداشت‌های او تا چه حد دقیق بودند. وی غالباً نگرانی‌ها و ناراحتی‌های خود را آشکارا بروز نمی‌داد.

ویژگی‌های هدایتگری، اما این طبیعی بود که در آن اوضاع خانم و جبهه‌های الصیدلی درباره بنت‌الهدی در روزنامه «المنبر» چاپ

### نخاست شهید

**بنت‌الهدی در مسائل مربوط به زنان، پیشتاز و رهبر و از درایت و هوش و حکمت و قدرت عجیبی در ارزیابی و استنتاج امور و قاطعیت و قدرت و صلابت برخوردار بود. او در دوران حصر، بیش از حد شناخته شد و ژرفای درونی خود را که بسیاری از مردان از آن بی‌بهره‌اند، به نمایش گذاشت. گاهی که ایده‌ها و افکار و تحلیل‌های متعددی درباره اوضاع جاری، چه در داخل عراق و چه خارج از آن در ذهنش شکل می‌گرفت، آنها را در حضور سید شهید مطرح می‌کرد.**

لندن نوشته است: «شهید بنت‌الهدی با شایستگی و لیاقت تمام توانست هدایت‌فعالیت‌های اسلامی زنان را به عهده گیرد و حتی می‌توان گفت که وقتی بنت‌الهدی در جایگاه اصلی خود قرار گرفت، این رهبری و هدایتگری بود که از وجود او شرافت و زینت یافت. همه می‌دانند که رهبری، حاصل انتخاب و انتصاب نیست، بلکه نتیجه گزینش و انتخاب و بیعت است که پس از تلاش و فعالیت مداوم و خستگی‌ناپذیر، به همراه شایستگی‌های دیگر همچون فرهنگ و آگاهی و حسن تدبیر و حسن رفتار متناسب با شرایط و واقعیت‌های موجود به دست می‌آید.»

این ارزیابی، سخنی برخاسته از احساسات و عواطف نیست؛ بلکه آنچه خانم و جبهه‌الصیدلی را بر آن داشته تا چنین اظهارنظری بکنند، انگیزه‌های واقع‌گرایانه و مبتنی بر واقعیت‌هاست. من پیش از اطلاع از این مقاله، خوف آن را داشتم که اگر در این موضوع (ویژگی‌های رهبری و هدایتگری بنت‌الهدی) مطلبی بنویسم، متهم به احساسات‌گرایی بیش از حد شوم، در حالی که من

خصوص در اوقات بحرانی، پر کند و سرگرمشان سازد؛ از این رو دائماً در جنب‌وجوش بود. او عملاً در این کار موفق بود، چون می‌توانست با هوش و درایت خود، به‌طور نسبی فضایی آرام و راحت را برای کودکان به وجود آورد و بدین طریق تا حدی از بار اندوه و نگرانی سید شهید بکاهد. البته تلاش‌های بنت‌الهدی بیش از این‌هاست و او در این زمینه، کارها و اقدامات شایسته و قابل ذکری را انجام داد، لیکن وضعیت روحی و روانی ما چنان بود که قدرت حافظه را برای به‌خاطر سپردن آنها تحت الشعاع قرار داده بود و لذا بیشتر آنها فراموش شده و تنها صحنه‌ها و تصاویر پراکنده و محدودی در ذهن باقی مانده‌اند.

**نقش هدایتی بنت‌الهدی**  
بنت‌الهدی در آن شرایط وخیم و بحرانی، نقش بسیار مهم دیگری را هم ایفا می‌کرد و آن مراقبت از محیط پیرامون خانه بود. در ماه نخست حصر، ما از اتفاقات پیرامون خود بی‌اطلاع بودیم و از تدابیر و اقدامات مخفیانه رژیم در مورد سید شهید و خانواده‌اش خبری نداشتیم و نمی‌دانستیم که آیا برای نفوذ جانی‌تکاران به داخل خانه سید شهید و مثلاً برای کشتن ایشان به دور از چشم‌ها راهی ایجاد کرده؟ آیا خانه‌های مجاور را مصادره یا تصرف کرده تا محاصره را تشدید کند و دست به جنایتی بزند و یا اقدامات جاسوسی و کنترل و غیره را انجام دهد؟ همه اینها برای ما نامعلوم بود. امکان کسب اطلاع در باره این مسائل به صورت فعال برای من مقدور نبود، چون سید شهید، رفتن من به پشت‌بام را در روز روشن به‌صصاحت نمی‌دانست. جزئیات این مسئله را در کتاب خود، سال‌های رنج، آورده‌ام.

در اینجا نوبت به بنت‌الهدی می‌رسید که چشم‌بیدار اعضای خانه و مراقب تمام اتفاقات و رویدادها و حرکت‌های پیرامون بود. ذکر این نکته را برای حفظ در تاریخ ضروری می‌دانم که مادر آن دوران، هیچ اقدام و یا رفتار منفی و نامتعارفی را از سوی همسایگان بیت سید شهید مشاهده نکردیم، اما این طبیعی بود که در آن اوضاع و احوال، در مورد هر چیزی و هر کسی جانب احتیاط را رعایت کنیم، چون آن وضعیت، طبیعتاً چنین رفتاری را ایجاب می‌کرد. شهید بنت‌الهدی به پشت‌بام می‌رفت و چنین وانمود می‌کرد که دارد لباس‌های شسته شده را روی طناب پهن می‌کند و به این بهانه، نگاهی سریع به محلی که از آنجا کسب اطلاع می‌کرد، می‌انداخت. این کار معمولاً شب‌ها و گاهی روزها انجام می‌شد. این عمل مدتی ادامه یافت تا اینکه یقین کردیم خطری در پیرامون خانه شهید وجود ندارد.

ما از طریق شکستگی کوچک پنجره‌ای مشرف به بیرون، بخشی کوچک را تحت نظر داشتیم و از تعداد نیروهای امنیتی و نوع رفتارهای آنان مطلع می‌شدیم و حتی به مکالمات بی‌سیم و گفت‌وگوهای آنان گوش می‌دادیم. بخش دیگر کوچک که در آنجا هم نیروها جمع بودند، در دیدرس ما نبود، ولی صداهایشان را می‌شنیدیم. بنت‌الهدی به بهانه گذاشتن سطل زباله در بیرون خانه نگاهی به بیرون می‌انداخت و پس از برانداز کردن کوچک، وارد خانه می‌شد و مشاهدات خود را برای ما نقل می‌کرد. او زمان خاصی را برای این کار تعیین نکرده بود و برخی از اوقات که تحرکی غیر عادی را در کوچک احساس می‌کردیم، او به همین بهانه از در خارج می‌شد و زباله را می‌گذاشت و از وضعیت کوچک باخبر می‌شد.

### زیرکی در پاسخ دادن به تلفن‌ها

او همچنین به تلفن‌هایی که می‌شد با درایت و زیرکی پاسخ می‌داد. برخی ممکن است متوجه اهمیت این مسئله و خطرات آن نباشند، اما اگر بدانیم که بیشتر مکالمات تلفنی، با هدف یافتن سن و مدرکی علیه سید شهید، توسط اداره امنیت نجف کنترل می‌شدند، در آن صورت اهمیت موضوع روشن می‌شود. اغلب اتفاق می‌افتاد که سئوالی یا این مضمون، اما با عبارات و الفاظ متفاوت و توسط مردان و زنان ناشناس به صورت تلفنی مطرح می‌شد که: «ایا سید اجازه سرنگون کردن رژیم و یا انجام تظاهرات علیه آن را می‌دهد یا نه؟» همچنین برخی از مردان و







آنگاه در مورد این موضوع و رابطه او با انقلاب اسلامی ایران مشاجره‌ای میان آن دو در گرفت. صدام به شدت خشمگین شد و به مزدورانش دستور داد تا شهید صدر را به سختی شکنجه دهند؛ آنگاه دستور داد بنت‌الهدی را بیاورند. ظاهراً او در اتاق دیگری شکنجه شده بود. او را در حالی که بی هوش بود، کشتان کشتان آوردند. وقتی سیدصدر او را به این حال دید، خشمگین و از حال و روز او دچار رقت و تأثر شد و رو به صدام کرد و گفت، «گر مردی، بندها را از دست و پام باز کن». صدام جانی شلاق را گرفت و شروع به زدن بنت‌الهدی کرد، اما او چیزی را احساس نمی‌کرد. آنگاه دستور داد سینه هایش را بزنند که این کار خشم و غضب سید صدر را برانگیخت و به صدام گفت، «اگر مردی با من رو در رو شو و خواهرم را رها کن، اما تو با اینک در میان مأموران و محافظان هستی، می‌ترسی!» صدام از این سخن برآشف و سلاح کمربندش را در آورد و به سوی او و سپس بنت‌الهدی شلیک کرد و دیوانه‌وار در حالی

آنان به ساختمان استانداری نجف پیاید. در آنجا جنازه سید صدر و خواهر علویه‌اش بنت‌الهدی را به او تحویل و هشار دادند که نباید خبر شهادت بنت‌الهدی را در جایی نقل کند. آنگاه جنازه آن دو در قبرستان وادی السلام در نجف اشرف، در محلی که اجمالاً آنجا را می‌شناختم، دفن شد.

آری شهیده عزیز ما، در حالی که سوی پروردگارش بازگشت که هم او از خداوند راضی بود، هم خداوند از او خشنود. او رفت تا از مرارت‌های سخت دوره نه ماهه حصر و از شکنجه‌ها و تازیانه‌های جنایتکاران و باره باره شدن بدن مبارکش که آن را وقف رسالت جش کرده بود و از وادادگی و اماندگان، سکوت سکوت پیشگان، سرزنش سرزنش کنندگان و تماشاگری تماشاچیان، نزد مادرش زهر(اس) شکوه کند. بنت‌الهدی رفت، اما خون او همچنان به عنوان امانتی در ترازوی اعمال امت‌ها در نزد خدا و در نزد تاریخ بر دوش همگان سنگینی می‌کند. سلام بر بنت‌الهدی در روزی که زاده شد و در روزی که شهید شد و در روزی که زنده می‌گردد. والحمد لله رب العالمین ■

که فحش می‌داد و بد و بیراه می‌گفت، از اتاق بیرون رفت. این است عملکرد طاقوت‌ها و روش‌ها و ابزار آنان و این است جنایات آنها، اما آنها باید بدانند که پروردگار در کمین آنها و دارد دست‌شان است (ان ریگ لبامرصاد) و ما امروز شاهدیم که سرانجام مستمگران به کجا انجامید که، «سعیلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» به زودی مستمکاران خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست؟

دفن پیکر بنت‌الهدی همان طور که در کتاب «سال‌های رنج» بیان کرده‌ام، در شامگاه روز چهارشنبه، نهم آوریل سال ۱۹۸۰، بیستم فروردین ۱۳۵۹

### زنای عشق

**شهیده عزیز ما، در حالی که سوی پروردگارش بازگشت که هم او از خداوند راضی بود، هم خداوند از او خشنود. او رفت تا از مرارت‌های سخت دوره نه ماهه حصر و از شکنجه‌ها و تازیانه‌های جنایتکاران و باره باره شدن بدن مبارکش که آن را وقف رسالت جش کرده بود و از وادادگی و اماندگان، سکوت سکوت پیشگان، سرزنش سرزنش کنندگان و تماشاگری تماشاچیان، نزد مادرش زهر(اس) شکوه کند.**

ه.ش، سوم جمادی الاول ۱۴۰۰ ه.ق. در حدود ساعت نه یا ده شب، رژیم بعث، برق شهر نجف را به طور کامل قطع کرد. در سیاهی شب، گروهی از مأموران امنیتی از دیوار منزل حجت الاسلام سید محمد صادق صدر(ره) [پسر عموی شهید صدر] بالا رفتند و وارد خانه وی شدند و از او خواستند که همراه

انتقال می‌داد. او مجری برخی از خواسته‌ها و مأموریت‌های سید شهید بود، هر چند اجرای آنها خطرات زیادی برای او در پی داشت.

### نحوه شهادت سید شهید

جنایت، وحشیگری، سنگدلی و ترور و ویژگی‌های رژیم عقلی حاکم بر عراق بود. این رژیم از به کار بردن هیچ ابزار سرکوب و تروری برای حل مشکلات خود و با مردم عراق یا کشورهای مجاور فروگذار نمی‌کرد. در گذشته وقتی درباره شکنجه کودکی یک ساله در برابر دیدگان پدر و مادرش برای گرفتن اقرار، حتی اقرار دروغ، صحبت می‌کردیم، با انکار و اتهام دیگران مواجه می‌شدیم که، «شما دارید داستان‌های خیالی و دروغ می‌بافید تا حیثیت نظام حاکم را خدشه‌دار کنید». به ما گفته می‌شد، «اگر آنچه را که می‌گویید، صحت داشت، سازمان حقوق بشر با آن مقابله و این حقایق افشامی کرد و مجازات‌هایی را در نظر می‌گرفت». وقتی می‌گفتیم رژیم عراق دست به هتک حرمت می‌زند و زنان را در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها شکنجه می‌کند؛ به ما گفته می‌شد، «این ادعا، معقول و پذیرفتنی نیست. باید دلیل بیاورید.» و ما هزار بار از برخی از جنایات یا وسایل شکنجه و نحوه اجرای آنها نام می‌بردیم و آنها را بازگو می‌کردیم، اما چون این اعمال با عقل سازگار نبودند، کسی سخنان ما را باور نمی‌کرد. آخر برایشان باور کردنی نبود که حاکمی در یک کشور صاحب تمدن‌ها، آن هم در قرن بیستم، برای تحکیم سیطره خود بر ملت، از روش سرکوب استفاده کند؛ اما اسناد و مدارک یکی پس از دیگری رومی شدند و حقایق را آشکار می‌کردند: بمباران حلبچه با گازهای شیمیایی (حلبچه‌ای که جزو شهرهای عراق است نه اسرائیل) و کشته شدن صدها نفر زن و کودک و پیر که تصاویر آنها موجود است؛ موشک باران شهرهای ایران و کشتن غیر نظامیان که عکس‌های آنها در دسترس هستند؛ محاکمه هم حزبی‌ها یا افسران و فرماندهان در سازمان نظامی که فیلم‌های آن توسط خود رژیم گرفته شده است و بالاخره ماجرای کویت، به عنوان آخرین قربانی جنایات صدام که همگی درستی ادعاهای ما را ثابت می‌کردند. کشتارها و شکنجه‌هایی که در حق ملت عراق صورت گرفتند و زیر پا گذاشتن ارزش‌ها و اصول اخلاقی و حتی ساده‌ترین اصول انسانی در عراق، از امور غیر قابل باور و تصدیق هستند، مگر آنکه اسناد غیر قابل انکاری در این زمینه وجود داشته باشند؛ اما بخش عظیمی از ترازوی عراق همچنان غیر مستند و فاقد اسناد و مدارک است، ترازوی‌ای که نظیری برای آن در تاریخ وجود ندارد. طرح این ادعا به خاطر آن نیست که ما رژیم صدام را قبول نداریم؛ بلکه به این دلیل است که ما در بطن این ترازوی بودیم و انواع و اقسام جنایات را تجربه و همه آنها را پیش از آنکه به دیگران برسد، لمس کردیم؛ اما جهان، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای بشردوستانه و سازمان حقوق بشر، همه و همه در برابر جنایات رژیم عقلی و جمله جنایات اعدام سید محمد باقر صدر و خواهر مظلومش بنت‌الهدی (رض) مهر سکوت بر لب زدند، همان جنایت فجیع و زشتی که لکه ننگش بر تارک سازمان‌ها و نهادهای ربا و تزویری که خود را سازمان‌های حقوق بشر می‌نامند، خواهد ماند. صدام جنایتکار با دست خود اقدام به کشتن سید شهید و خواهرش بنت‌الهدی کرد. او بود که پس از مشارکت در شکنجه آنها، به سویشان شلیک کرد. ماجرای شهادت آن دو بزرگوار از طریق سه منبع برآیند نقل شده است که هر سه، نحوه شکنجه و اعدام را یک جور بیان کرده‌اند. یکی از افراد نیروهای امنیتی که در اتاق اعدام حاضر بوده است، داستان اعدام را این گونه نقل می‌کند:

«سید صدر را در حالی که او را در بند و زنجیر کرده بودند، به اداره کل امنیت آوردند. آنگاه صدام جنایتکار تکریتی به اتاق آمد و با لجه محلی گفت، «ولک محمد باقر، برید یتسوی حکومت» [آهای محمدباقر! می‌خواهی حکومت درست کنی؟] آنگاه با یک شلاق پلاستیکی سفت شروع به زدن به سر و صورت او کرد. سید صدر خطاب به او گفت، «من حکومت را به تو واگذار کرده‌ام.»

- پی‌نوشت:
- ۱- برای اطلاعات بیشتر به کتاب دیگر مؤلف «سال‌های رنج»، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۸۳ رجوع کنید.
  - ۲- همان منبع، ص ۱۹۵ به بعد.
  - ۳- این ماجرا را خود آن شهیده در دوره حصر و بازداشت خانگی برآیند نقل کرد و من از او خواستم این رویداد و ماجرای قبل از آن را مکتوب کند، اما نمی‌دانم که آن را نوشت یا خیر.
  - ۴- برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کتاب «سال‌های رنج» ص ۲۰۰ به بعد.
  - ۵- خلاصه نامه‌ای که در نزد من محفوظ است.
  - ۶- شعرا، آیه ۲۲۷.

